

تأثیر اندیشه‌های کلامی شیعه بر معتزله

قاسم جوادی

از مسائلی که درباره شیعه مطرح شده - در کنار دهها تهمت و افترا که در طول تاریخ بدان وارد شده - این مسأله است که شیعه در مسائل کلامی به شدت تحت تأثیر اندیشه‌های معتزله بوده و از خود استقلالی نداشته است. در مطالعه حاضر خواهیم دید که نه تنها چنین نبوده، بلکه عکس قضیه درست بوده، یعنی این معتزله بوده‌اند که تحت تأثیر افکار شیعی قرار گرفته‌اند.

نخست ضمن پرداختن به سیر تاریخی بحث، به آرا و انظار برخی از متفکران مسلمان اعم از معتزله و اشاعره و نیز عده‌ای از متفکران مغرب زمین اشاره خواهیم کرد. سپس بیان خواهد شد که شیعه چگونه به صورت یک گرایش مستقل، از همان نخستین سالهای به وجود آمدن معتزله، از جهات گوناگون در برابر آنها صف‌آرایی کرده است و به نظر می‌رسد که شکستهای معتزله در همین مرحله زمینه‌ساز طرح تهمت یاده شده به شیعه می‌باشد. و در ادامه بحث همچنین به طرح شواهدی خواهیم پرداخت که اثبات میکند معتزله تحت تأثیر شیعه قرار گرفته‌اند.

در اینجا باید دو نکته را متذکر می‌شویم:

۱. اصل تأثیر و تأثر مسأله روشنی است، و نیاز به بحث ندارد که اگر اندیشه‌های مختلفی در یک جامعه مطرح شود، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در یکدیگر تأثیر خواهند گذاشت، ولی آنچه در بحث حاضر مطرح است، چیزی است فراتر از تأثیرات طبیعی؛ یعنی تأثیراتی که سبب جهت‌گیری کلی اندیشه‌های کلامی شیعه گردد، مورد بحث و نقد و در قرار می‌گیرد.

۲. مراد از معتزله گرایشی است که در اوایل قرن دوم توسط واصل بن عطا پایه‌گذاری شده است (چون ممکن است پیشینه اعتزال را به دوره عثمان یا امام علی (ع) و یا زمانهای دیگر نیز برسانند که در اینجا مد نظر نیست).

ادعای تأثیر پذیری شیعه از معتزله

از نخستین کسان (و شاید نخستین کس)^۱ که مسأله تأثیر پذیری شیعه از معتزله طرح نموده، خیاط معتزلی م. ۳۰۰ ه. است. او در کتاب/انتصار خویش می‌گوید:

أما جملة قول الرافضة فهو: ان الله عزوجل ذو قد و صورة و حد يتحرك و يسكن و يدنو و يبعد و يخف و يثقل... هذا توحيد الرافضة باسرها الأ نفراً منهم يسيراً صحبوا المعتزلة و اعتقدوا التوحيد فنفتهم الرافضة عنهم و تبرأت منهم فاما جملتهم و مشايخهم مثل هشام بن سالم و شيطان الطاق و علي بن ميثم و هشام بن الحكم و علي بن منصور و السكاك فقولهم ما حكيت عنهم.^۲

در عبارتی دیگر می‌گوید: «فهل على وجه الارض رافضى الآ و هو يقول ان لله صورة و يروى فى ذلك الروايات و يحتج فيه بالا حادىث عن ائمتهم الآ من صحبت المعتزلة فقال بالتوحيد فنفته الرافضة عنها^۳ و در قبال اینها اندیشه‌های معتزله را که ذکر می‌کند که عبارتند از:

ان الله واحد ليس كمثل شىء لا تدرکه الابصار و لا تحيط به الاقطار و انه لا يحول و لا يزول و لا يتغير و لا ينتقل و انه الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و انه فى السماء اله و فى الارض اله و انه اقرب الينا من جبل الوريد و ما يكون من نجوى ثلاثة الآ هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنى من ذلك و لا اكثر الا هو معهم

۱. تا آنجا که در منابع جست‌وجو شده، قبل از خیاط کس دیگری این سخن را مطرح نکرده است. البته خیاط کتاب خویش را در سال ۲۶۹ ه. تألیف کرده و جاحظ سالها قبل از خیاط در فضیلة المعتزله به شیعه تاخته است؛ اما در حال حاضر از این کتاب و محتوای نقدهای جاحظ اطلاعی در دست نیست.

۳. همان، ص ۲۱۴.

۲. الانتصار، ص ۳۶.

اینما کانوا و انه القديم و ماسواه محدث و انه العدل فی قضائه، الرحیم بخلقه، الناظر لعباده و انه لا یحب الفساد و لا یرضی لعباده الکفر و لا یرید ظلماً للعالمین... و هذه الاقاویل الامة مجمعة علیها مصدقة قول المعتزله فیها.^۱

جالب اینکه... ادعا می‌شود این اندیشه‌ها را، خوارج، مفوضه، مجبره، مشبهه و اهل حدیث، همگی قبول دارند و گویی هیچ نزاعی بین اهل حدیث و معتزله نبوده، دوران محنتی در عصر مأمون و معتصم و واثق وجود نداشته، و نیز حسن بصری و واصل اختلافی نداشته‌اند و تنها شیعه بوده که در این مسائل اعتقادی به انحراف رفته است! چون ادعا این است که همه افراد امت سخنان معتزله را قبول دارند، اما شیعه مسیر انحرافی دیگری دارد! بعد از خیط اولین کسی که این مطلب را به شیعه نسبت داد، البته نه به صراحت خیط - ابوالحسن اشعری است. او می‌نویسد:

الفرقة السادسة من الرافضة يزعمون ان ربهم ليس بجسم ولا بصورة ولا شبيهه الاشياء ولا يتحرك ولا يسكن ولا يماس و قالوا في التوحيد بقول المعتزله و الخوارج و هؤلاء قول من متأخريهم و اوائلهم فانهم كانوا يقولون ما حكينا عنهم من التشبيه.^۲

بعد از اشعری از کسانی که این بحث را دنبال کرد، ابن تیمیه است که می‌نویسد:

و لكن في اواخر المائة الثالثة دخل من الشيعة في اقوال المعتزله كابن نوبختي صاحب كتاب الاراء و الديانات و امثاله و جاء بعد هؤلاء المفيد ابن النعمان و اتباعه و لهذا نجد المصنفين كالأشعري لا يذكرون عن احد من الشيعة أنه وافق المعتزله في توحيدهم و عدلهم الا عن بعض متأخريهم و أما يذكرون عن قدمائهم التجسيم و اثبات القدر و غيره و أول من عرف في الإسلام انه قال ان لله جسم هشام بن الحكم.^۳

در بین متأخرین از کسانی که همین سخن را تکرار می‌کند، احمد امین مصری است؛ وی می‌نویسد:

بعض الشيعة فيزعمن ان المعتزله اخذوا عنهم و ان واصل بن عطاء من المعتزله تلميذ لجعفر الصادق و انا ارجح ان الشيعة هم الذين اخذوا من المعتزله تعاليمهم.^۴

عبد القاهر بغدادی نیز در کتاب الفرق بین الفرق عقیده هشام بن حکم به تجسیم خداوند

۱. همان، ص ۳۵ - ۳۶.

۲. مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۶۸.

۴. منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۶.

را از ابن راوندی و جاحظ و ابوعیسی وراق نقل می‌کند،^۱ که همه یا در طول عمر خویش و یا در دوره‌ای از آن، معتزلی زیسته‌اند و هم چنین دکتر علی عبدالفتاح حرف ابن تیمیه را تکرار می‌کند.^۲

ابن حزم در الفصل همین نسبت را به شیعه می‌دهد و اظهار می‌دارد:
و جمهور متکلمیم ک هشام بن الحکم الکوفی و تلمیذه ابی علی الصکاک و غیرهما یقولوا بان الله تعالی محدث و انه لم یکن یعلم شیئاً حتی احدث لنفسه علماً و هذا کفر صریح و قد قال هشام هذا فی حین مناظرته لابی الهذیل العلاف ان لربه سبعة اشبار بشبر نفسه.^۳

قاضی عبد الجبار همدانی در المنیة و الأمل اظهار می‌دارد.
و تفردوا بان قالوا علم الله حادث و اطبقوا الآ من عصم الله علی الجبر و التشبیه^۴
شیخ اسحاق بن عقیل نویسنده الفرق الاسلامیه شیعه را متمایل به معتزله و یا از مشبیه می‌داند؛ البته این را نه به معتزله نسبت می‌دهد و نه به منابع شیعی مستند می‌دارند.^۵
در کنار این قبیل نویسندگان مسلمان، برخی از خاورشناسان هم همین حرف‌ها را تکرار می‌کنند به ویژه آنها که پیش‌فرضشان این است وجود شیعه به یک نزاع صرفاً سیاسی و اجتماعی برمی‌گردد و علل دینی در پیدایش آن نقشی نداشته است.^۶

مکدرموت در بخشهای مختلف کتاب اندیشه‌های کلامی شیخ مفید این مطلب را بیان کرده، من جمله بعد از نقل ناقص کلام ابن تیمیه می‌گوید:

از جهت توصیف نخستینی امامیان درست گفته است (که مشبیه بوده‌اند) ولی چون به بعضی از اسنادها در اواخر قرن سوم که تعلیمات مهمی از معتزله به عاریت گرفته بوده‌اند، اشاراتی نکرده، سخنی ناتمام است.^۷
مکدرموت در اصل اثر پذیری شیعه از معتزله با ابن تیمیه اختلافی ندارد.
آدام متز نیز می‌نویسد:

از نظر عقاید و روش کلامی وارث معتزله است و کم اعتنایی معتزلیان به نقلیات از جمله مواردی است که با مقاصد شیعه می‌ساخت شیعه در قرن چهارم مکتب کلامی خاصی نداشت.^۸

۱. ضحی الاسلام، ج ۳، ۲۶۸.

۲. الفرق الکلامیه الاسلامیه، ص ۱۵۸.

۳. الفصل، ج ۵، ص ۴۰.

۴. الفرق الاسلامیه، ص ۲۹.

۵. مقدمه سید حسین نصر بر کتاب شیعه در اسلام از علامه طباطبایی.

۶. سخن ابن تیمیه قبلاً نقل شد.

۷. تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج ۱، ص ۷۸.

در همین راستا، مونتگمری وات می‌نویسد:

امامیه از حیث بینش خیلی دور از بعضی معتزله نیستند و مثلاً قرآن را مخلوق می‌دانند، لیکن روشن نیست که تأثیر معتزله دقیقاً به چه صورت و از چه راهی بوده است.^۱

استقلال فکری

شیعه و امامت

نخستین وجه استقلال تفکر شیعی مسئله امامت است. با توجه به اینکه امامت جانشینی رسالت به جز در مسئله اخذ وحی می‌باشد، همین مسئله به تنهایی می‌تواند اختلافات فراوان دیگری به دنبال داشته باشد. برخی می‌گویند: شیعه تنها در مسئله امامت با معتزله مخالف هستند. به نظر می‌رسد که این نظیر آن باشد که گفته شود: اختلاف مسیحیان و مسلمانان در نبوت پیامبر اسلام است. در حالی که همین اختلاف نتایج بسیاری به دنبال دارد. اگر شیعه در برابر قیاس یا اجماع اهل سنت موضع‌گیری می‌کند یا به امر بین الامرین قائل است، همه از آن رو است که امام تبیین کرده است. پس صرف اختلاف در مسئله امامت به طور طبیعی مسائل فراوانی به دنبال دارد؛ چرا که اگر شیعه امامت را پذیرفت، نه فقط در باب اخلاق و احکام، بلکه در باب عقاید هم سخن امام را می‌پذیرد و برای همین مسائل استدلال و احتجاج می‌کند.

لذا ضرورت دارد هر داوری که درباره شیعه صورت می‌پذیرد، با توجه به دیدگاه او در باب امامت طرح شود.

شیعه و بحثهای کلامی بعد از پیامبر

از آنجا که شیعه در زمان پیامبر^۲ یا بعد از رحلت آن حضرت شکل می‌گیرد و از طرفی هم در اقلیت قرار دارد و نیروی نظامی در اختیار ندارد که با آن در برابر مخالفان ایستادگی کند، معقولترین راه را در بحث و مناظره می‌جوید. لذا از همان زمان بحثهای کلامی را آغاز می‌کند، و از باب نمونه، در یک مناظره دوازده تن از شیعیان از جمله: خالد بن سعید، سلمان فارسی، ابوذر، مقداد و عمار بن یاسر... درباره امامت علی(ع) بحث نموده‌اند که امام صادق(ع)

۱. فلسفه و کلام اسلامی، ص ۱۴، گویا آقای وات امکان‌پذیر نمی‌داند که معتزله و شیعه به موازات یکدیگر در بعضی

۲. الشیعه فی التاريخ، ص ۲۴ و ۲۵.

مسائل همفکر بوده باشند.

نتیجه آن را این گونه بیان می‌کند:^۱

فاحم ابوبکر علی المنبر حتی لم یجر جواباً ثم قال ولیتکم و لست بخیرکم
اقیلونی اقیلونی فقال له عمر بن الخطاب انزل عنها... اذا كنت لا تقوم بحجج قریش
لم اقمت نفسک هذا المقام و الله لقد هممت ان اخلعک واجعلها فی سالم مولی
ابی حذیفه.

و همچنین احتجاجات سلمان فارسی^۲ و حضرت زهرا^۳ درباره امامت.

ائمه شیعی و تربیت متکلم

علی رغم اینکه گفته می‌شود کلام شیعه در قرن چهارم یا زمان شیخ مفید شکل یافته است،
ائمه شیعی در زمان خویش، هم متکلم تربیت می‌کردند و هم آنها را به بحثهای کلامی
تشویق می‌نمودند. قیس بن ماصر از متکلمان شیعه است که قبل از تکوین معتزله، به دست
امام سجّاد (ع) تربیت شده است.^۴ همچنین است هشام بن الحکم که بحثهای کلامی را از
حضرت امام صادق (ع) آموخته است.

حتی مخالفان هم می‌دانستند که اندیشه‌های متکلمان شیعه برگرفته از ائمه است.^۵
بحثهای متکلمان شیعه اختصاصی به امامت نداشته و در همه مسائل جاری بوده است؛
چنانچه سه اثر از آثار هشام بر ردّ ارسطو و ثنویان و اصحاب طبایع بوده است.^۶
همچنین اینکه ائمه اصحاب خویش را به کلام^۷ تشویق می‌نمودند و یا سخن به یونس (یا
یونس لو کنت تحسن الکلام کلمته)^۸ خود حاکی از این است که ائمه خواهان آن بودند که
اصحابشان علم کلام بیاموزند و به بحثهای کلامی بپردازند.

ائمه شیعی و بحثهای کلامی

از نکات مهمی که مخالفان شیعه به کلی از آن غافل مانده‌اند، نگرش خاصی است که در
کلمات ائمه وجود دارد و بحثهای کلامی و فلسفی فراوانی که در بیاناتشان آمده است؛

۱. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲. همان، ص ۱۵۳ - ۱۵۷.

۳. همان، ص ۱۳۱ - ۱۴۹؛ بلاغات النساء، ص ۲۳ (به نقل از زندگانی حضرت زهرا، ص ۱۲۲).

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۴؛ جامع الروات، ج ۲، ص ۲۶؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۵۸؛ تاسیس الشیعه، ص ۳۵۸.

۵. برای نمونه رک: توحید صدوق، ص ۱۲۳ و ۱۳۳؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۷۹.

۶. فهرست شیخ، ص ۳۵۵؛ رجال نجاشی، ص ۳۰۴؛ معالم العلماء، ص ۱۲۸.

۷. رجال کشی، ص ۲۷۶ و ۲۷۷.

۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۱.

مخصوصاً در سخنان امام علی(ع)، امام سجّاد(ع)، امام صادق(ع) و امام رضا(ع) این ویژگی نمود بیشتری دارد. و با توجه به این متون، اصالت کلام شیعی مشخص می‌شود؛ در ضمن روشن می‌شود که با وجود امامان (دست کم در محیطی که آنان حضور داشتند) نیاز چندانی نبود که شیعه متمم داشته باشد. لذا امام صادق(ع) در مدینه حضور دارند و در کوفه که حضرت حضور ندارد، هشام بن حکم به فعالیت‌های کلامی می‌پردازد؛ زندگی چهار امام مذکور از جهت دیگر هم قابل تأمل است که اگر برخی از امامان شیعه وارد بحث‌های کلامی نشده‌اند -قطع نظر از فشارهای سیاسی- به این دلیل بوده که در محیط‌شان این بحث‌ها چندان مطرح نبوده است.

همان طور که اشاره شد، پیشوایان شیعه قبل از معتزله به طرح مباحث کلامی پرداخته‌اند. صرف نظر از نهج‌البلاغه که مباحث کلامی در آن موج می‌زند، بیانات امام سجّاد(ع) در صحیفه سجّادیه نیز از جهت کلامی قابل بررسی است و اگر هم کسی بر اساس یک شبهه در باب نهج‌البلاغه ادعا کند که ساخته دست سید رضی است، در خصوص ادعیه امام سجّاد(ع) چنین فرض ضعیفی هم مطرح نیست که دست‌آورد کسی جز امام باشد. امام سجّاد(ع) درباره برخی مباحث کلامی مربوط به خداشناسی در جاهای متعدد صحیفه نکاتی را یادآور شده‌اند، که از آن جمله است:

۱. توصیف ناپذیری خداوند

- اللهم یا من لا یصفه نعت الواصفین.^۱

- عجرت عن نعته اوصاف الواصفین.^۲

- ضلّت فیک الصفات و تفسخت دونک النعوت.^۳

- لایبلغ ادنی ما استأثرت به من ذلک اقصی نعت الناعتین.^۴

۲. عدم امکان رؤیت خداوند.

- الذی قصرت عن رؤیته ابصار الناظرین.^۵

- یا من تنقطع دون رؤیته الابصار.^۶

- و لم تدرك الابصار موضع اینتیک.^۷

۲. نفی ضد و شبیه از خداوند

۱. صحیفه سجّادیه، دعای ۳۱، ب ۱.

۲. دعای اول.

۳. دعای ۳۲، ب ۲.

۴. همان، ب ۶.

۵. همان جا.

۶. دعای ۵.

۷. دعای ۴۷، ب ۱۸.

- فقد قدمت توحيدك و نفى الضداد و الانداد و الاشباه عنك.^۱
- انت الذى لاضد معك فيعانذك و لاعدل لك فيكاثرك و لاند لك فيعارضك.^۲
- قبل از آنکه و اصل بن عطا از حلقه درس بصرى جدا شود و در صدد بنیان نهادن اعتزال بر آید، امام سجاده(ع) در این ادعیه نفی شبیه از خداوند می‌کند لزومی ندارد که شیعه نفی را از معتزله اخذ کند(شهادت امام سجاده(ع) حداکثر تا سال ۹۵ هـ. گفته شده، در حالی که و اصل در این تاریخ حدوداً ۱۵ ساله است).
۳. فراتر از اوهام و ادراک بشر
- انت الذى قصرت الأوهام عن ذاتيك و عجزت الافهام عن کیفیتك.^۳
- حارت فى كبريائك الأوهام.^۴
۴. نامحدود و غیرمتناهی بودن خدا
- انت الذى لا تحد فتكون محدوداً.^۵
- لاحد له بأولييه و لا منتهى له بأخريه.^۶
- و مجدك ارفع من ان يحد بكنهه^۷
۵. نفی صفات جسمی و بشری از خداوند
- سبحانك لاتحس و لاتمس و لاتكاد و لاتماط و لاتنازع و لاتجاری و لاتمارى و لاتخادع و لاتماكر.^۸
- و بجلال وجهك الكريم الذى لايبلى و لايتغير و لايحول و لايفنى.^۹
- انت الذى لا يحويك مكان.^{۱۰}
۶. ازلی و ابدی بودن خداوند
- الحمد لله الاول بلا اول كان قبله و الاخر بلا اخر يكون بعد.^{۱۱}
- انت الله الاول فى اوليتك و على ذلك انت دائم لا تزول.^{۱۲}
۷. توحيد خداوند متعال
- و جنبنا الالحاد فى توحيدك و التقصير فى تمجيدك^{۱۳}

- | | |
|----------------|-----------------------|
| ۱. همان، ب ۷۲. | ۲. همان جا. |
| ۳. همان، ب ۱۸. | ۴. همان دعای ۳۲، ب ۷. |
| ۵. دعای ۴۷. | ۶. دعای ۳۲. |
| ۷. دعای ۴۶. | ۸. دعای ۴۷. |
| ۹. دعای ۵۲. | ۱۰. دعای ۴۷. |
| ۱۱. دعای اول. | ۱۲. دعای ۳۲. |
| ۱۳. دعای اول. | |

لیس کمثله شیئی و لا یعزب عنه علم شیء و هو بكل شیء محیط و هو علی کل شیء رقیب انت الله لا اله الا انت الاحد المتوحد المفرد المنفرد و انت الله لا اله الا انت الکریم المتکرم العظیم المتعظم الکبیر المتکبر و انت الله لا اله الا انت العلی المتعال الشدید المحال و انت الله لا اله الا انت الرحمن الرحیم العلیم الحکیم و انت الله لا اله الا انت السمع و البصیر القدیم الخبیر انت الله لا اله الا انت الکریم الاکرم الدائم الأدم و انت الله لا اله الا انت الاول قبل کل احد و الاخر بعد کل عدد و انت الله لا اله الا انت الدانی فی علوه و العالی فی دنو و انت الله لا اله الا انت ذو البهاء و المجد و الکبریاء و الحمد و انت الله لا اله الا انت الذی انشأت الاشیاء من غیر سنخ و صورّت ما صورّت من غیر مثال و ابتدعت المبتدعات بلا اضداد انت الذی قدرت کل شیئی تقدیراً و سیّرت کل شیئی تیسیراً و دبرت ما دونک تقدیراً انت الذی لایعنک علی خلقک شریک و لم یوازرك فی امرک و زیرو لم یکن لک مشاهد و لانظیر انت الذی اردت فکان حتماً ما اردت...^۱

قبل از آنکه به متن نهج البلاغه رجوع کنیم، سخنان علی(ع) در ابعاد مختلف خداشناسی و مباحث کلامی مربوطه را در آثار متقدم نیز می‌یابیم.

برای نمونه در کتاب المعیار و الموازنه اسکافی(م. ۲۴۰) که بیش از یک قرن قبل از تولد رضی نوشته شده، خطبه‌ای از علی(ع) نقل شده که چنین است:

۱۳۰

هفت آسمان / ۱

الحمد لله و استعینه و أم من به و اتوکل علیه، الاول لا شیء قبله و الآخر لاغایه له، علا فدنا، دنا فعلا، لا تقع الاوهام له علی صفةٍ و لا تنعقد القلوب منه علی کیفیه و لا تحیط له بذات و لا یناله التجزیه و لا یدری که التبعض الذی لا من شیء کان و لا من شیء خلق ما کان قدره، بان بها الاشیاء و بانت الاشیاء منه فلیست له صفة تنال و لا حدّ تضرب له فی الامثال کلّ دون صفاته تحبیر اللغات و ضل فیما هنالک تصاریف الصفات و حار فی ملکوته عمیقات مذاهب التفکیک و انقطع دون الرسوخ فی علمه جوامع التفسیر و حال دون غیبه المکنون حجب الغیوب و تاهت فی ادنی ادانیها طامحات العقول فتبارک الذی لا یبلغه بعد الهمم و لا یناله غوض الفطن و تعالی الذی لیس له وقت معدود و لا اجل ممدود و لانعت محدود.^۲

کلمات علی(ع) آن چنان بین مردم رایج بوده است که مؤلف المعیار و الموازنه در فرازی

دیگر می‌نویسد:

ان عامة ما ذكرنا من كلامه و لم نذكره من خطبه في التوحيد و الثناء على الله و تذكيره و مواعظه قد تحلى بها اكثر المتكلمين و تزين بها الواعظون و تكسب بها القصاص و تكرر بها في مجالسهم اهل الذكر.^١

این مسائل را در بیانات دیگر ائمه نظیر امام حسین(ع)^٢ و امام باقر(ع)^٣ و در حجم بیشتر در سخنان امام صادق(ع) نیز می‌یابیم.

امام صادق(ع) گاهی با زندیق مصری^٤ و گاهی با ابن ابی العوجا، عبد الله بن مقفع، و محمد بن علی کوفی به بحث می‌پردازد،^٥ که شخص نخست از شاگردان حسن بصری، دومی ایرانی و سومی کوفی است. چهارمین امام شیعی که بحثهای فراوانی در زمینه مسائل کلامی مطرح می‌فرماید امام رضا(ع) است. بخش عمده‌ای از این بحثها مربوط به دورانی است که در ایران به سر می‌بردند. نمونه‌ای از این مباحث عبارتند از:

١. الاستدلال بمبادی العقلیه؛^٦

٢. فی التوحید؛^٧

٣. فی البرهان علی ان الله سبحانه موجود و انه موجد للعالم؛^٨

٤. فی البرهان علی ان الله سبحانه واحد لا شریک له؛^٩

٥. فی البرهان علی ان صفات الله عین ذاته و ان الصفات الزائد مسلوبه عنه تعالی؛^{١٠}

٦. فی البرهان علی ان صفات الفعل خارجه عن ذات الله سبحانه و منتزعة عن مقام الفعل؛^{١١}

٧. فی البرهان علی القضاء و القدر و انه لا يوجد شیء فی العالم الا بقضاء الله تعالی؛^{١٢}

٨. فی الجبر و التفویض و ضرورة الأمر بین الأمرین.^{١٣}

شیعه و بحثهای کلامی عصر بنی عباس

بسیاری از بحثهای کلامی که در تاریخ اسلام و جود آمده، مربوط به دوران بنی عباس است. از مهمترین جلسات کلامی که در دوران هارون الرشید در بغداد برگزار می‌شود، جلسات

١. همان، ص ٢٩٤.

٢. اصول کافی، ج ١، ص ٨٢ (حدیث اول).

٣. اصول کافی، ج ١، ص ٧٢.

٤. توحید صدوق، ص ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٣، ٤٤٥.

٥. همان، ص ٣٣٩ و ٢٨٣.

٦. امالی مفید، ص ١٥٧.

٧. همان، ص ٤٣٦.

٨. همان، ص ٣٦١؛ اصول کافی، ج ١، ص ٥٨، ١٥٧؛ توحید، ص ٣٦٢ و ٣٦٣ (عناوین فوق از کتاب الامام علی بن موسی الرضا و الفلسفة الالهیه استاد جوادی آملی برگرفته شده است).

٩. همان، ص ٧٤ و توحید صدوق، ص ٢٥٣.

١٠. همان، ص ٣٥ و ٢٥١.

١١. همان، ص ١٣٠، ٥٧ و ١٣٨.

١٢. همان، ص ٧٠ و ٣٦٩.

کلامی‌ای است که برمکیان برگزار می‌کنند و در آنها مباحث بسیار متنوع فلسفی کلامی مطرح می‌شود.^۱

ریاست این جلسات کلامی با متکلم شیعی هشام بن حکم است^۲، و این امر حاکی از برجستگی خاص او و بالتبع برتری کلام شیعه نسبت به گرایشهای کلامی دیگر است و دست کم نشان دهنده این نکته است که کلام شیعی، همسطح گرایشهای دیگر مطرح بوده است.

دیدگاه کربن درباره شیعه

بین متفکران مغرب زمین، دیدگاه هانری کربن در مقایسه با اندیشه‌های دیگر غربیان نسبت به شیعه، کاملاً متفاوت است. وی که از نزدیک با فرهنگ شیعه آشنا شده است، در نقد چگونگی برخورد غربیان با شیعه می‌نویسد:

نزد شرق شناسان احتیاطها و گاهی بی توجهی‌های هم مرز با دشمنی وجود داشته که از سوی دیگر با جهل اسلام اهل سنت نسبت به مسائل حقیقی تشیع در هماهنگی کامل بوده است... از آنجایی که نتوانسته‌اند بررسی کلام فلسفه شیعی را بر مبنای متنهای اساسی - که با احادیث امامان آغاز و تا تفسیرهای آن مآثورات در طی سده‌ها بسط پیدا می‌کند - انجام دهند، به توصیفهای سیاسی و اجتماعی بسنده کرده‌اند که جز به تاریخ بیرونی مربوط نمی‌شود و در نهایت به این امر منجر می‌شود که پدیدار دینی شیعی را از طریق تعلیل از امر دیگری استنتاج کرده یا مشتق بدانند و خلاصه اینکه آن پدیدار را به امر دیگر تقلیل دهند؛ اما هر اندازه اوضاع و احوال بیرونی مورد توجه قرار گیرد، حاصل جمع و یا نتیجه آنها، هرگز آن پدیدار دینی آغازین (یعنی آن پدیدار آغازین) که همچون رنگ یا صدایی غیر قابل تأویل به امر دیگری است، نخواهد بود.^۳

او درباره نهج البلاغه می‌نویسد:

در واقع نهج البلاغه را می‌توان یکی از مهمترین منابع عقاید اندیشمندان شیعی ویژه اندیشمندان دوره چهارم دانست. تأثیر این اثر را به شیوه‌های گوناگونی می‌توان حس کرد. ترتیب منطقی اصطلاحات، استنتاج نتایج صحیح، جعل برخی از اصطلاحات، و زبان عربی که با توجه به غنا و زیبایی آن و مستقل از ترجمه

۱. مسعود، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۷۹.

۲. ابن الندیم، فهرست، ص ۱۲۳؛ شبلی نعمان، تاریخ علم کلام، ترجمه سید تقی داعی گیلانی، ص ۳۱.

۳. تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۴۰ و ۴۱.

متنهای یونانی به عربی، در زبان ادبی و فلسفی وارد شده‌اند. برخی از مسائل فلسفی اساسی مطرح شده در کلام امام اول، نزد ملاصدرا و مکتب او بسطی پیدا کردند.^۱

متکلمان شیعه از آغاز تا عصر مفید

(۱) کمیل بن زیاد؛^۲ سلیم بن قیس هلالی؛^۳ حارث عوار همدانی؛^۴ ابو هاشم بن محمد بن حنفیه؛^۵ میثم بن یحیی تمار؛^۶ اولیس قرنی (ابن عامر) سید تابعین؛^۷ صعصعة بن صوحان؛^۸ اصبع بن نباته؛^۹ علی بن اسماعیل بن میثم؛^{۱۰} زرارة بن اعین؛^{۱۱} ابوطالب حضری؛^{۱۲} محمد بن عبدالله طیار؛^{۱۳} ابو جعفر احول مؤمن الطاق؛^{۱۴} محمد بن حکیم خثعمی؛^{۱۵} هشام بن الحکم؛^{۱۶} یونس بن عبد الرحمن؛^{۱۷} محمد بن اسحاق قمی؛^{۱۸} مظفرالدین محمد خراسانی؛^{۱۹} علی بن عباس جزائنی رازی؛^{۲۰} فضل بن شاذان نیشابوری؛^{۲۱} ابوطیب رازی؛^{۲۲} ابو منصور صرام نیشابوری؛^{۲۳} ابن ابی عقیل عمانی؛^{۲۴} ابو عبدک جرجانی؛^{۲۵} ابن مملک اصفهانی...؛^{۲۶} محمد بن ابو جعفر رازی؛^{۲۷} اسماعیل بن محمد بن اسماعیل بن هلال محزومی؛^{۲۸} حدید بن حکیم وجه متکلم؛^{۲۹} اسماعیل بن اسحاق ابو سهل نوبختی؛^{۳۰}

۱۳۳

هفت آسمان / ۱

۱. همان، ص ۵۶-۵۷.
۲. الشیعة الامامیه، ص ۵۵؛ تأسیس الشیعه، ص ۳۵۶.
۳. همان و تأسیس الشیعه، ص ۳۵۷.
۴. همان و تأسیس الشیعه، ص ۳۵۷.
۵. تأسیس الشیعه، ص ۳۵۵.
۶. همان جا.
۷. همان، ص ۳۵۷.
۸. همان، ص ۳۵۵.
۹. همان، ص ۳۵۸.
۱۰. الفهرست، ص ۲۲۳.
۱۱. همان، ص ۲۷۶.
۱۲. رجال کشی، ص ۲۷۸.
۱۳. رجال کشی، ص ۲۱۷.
۱۴. الفهرست، ص ۲۲۴؛ فهرست شیخ، ص ۳۲۳؛ رجال نجاشی، ص ۲۲۸.
۱۵. رجال کشی.
۱۶. الفهرست، ص ۲۲۳؛ معالم العلماء، ص ۱۲۸؛ فهرست شیخ، ص ۳۵۵؛ رجال نجاشی، ص ۳۰۵.
۱۷. رجال کشی، ص ۴۹۸.
۱۸. فهرست شیخ، ص ۲۶۵.
۱۹. فهرست شیخ، ص ۳۳۱.
۲۰. فهرست شیخ، ص ۲۲۳.
۲۱. همان، ص ۲۵۴، ۲۵۵.
۲۲. همان، ص ۳۷۶.
۲۳. همان، ص ۳۸۱.
۲۴. همان، ص ۳۶۸.
۲۵. همان، ص ۳۶۸.
۲۶. همان، ص ۳۶۹.
۲۷. همان، ص ۲۹۷.
۲۸. همان، ص ۶۰.
۲۹. همان، ص ۸۴.
۳۰. همان، ص ۵۷.

۳۰) محمد بن بشر ابوالحسین سوسنگردی؛^۱ (۳۱) ابو الحسین علی بن وصیف؛^۲ (۳۲) حسن بن موسی نوبختی.^۳

۳. صف آرای معزله و شیعه در برابر هم در زمینه‌های مختلف

یکی دیگر از وجوه استقلال شیعه صف‌آرایی در برابر معزله از همان دوران شکل‌گیری آنان است.

اختلافات کلامی معزله و شیعه

شیعه و معزله در مسائل بسیاری با یکدیگر اختلاف دارند و اگر شیعه افکار خویش را از معزله گرفته باشد، این اندازه اختلاف با آنان قابل توجیه نیست. در اینجا به برخی از اختلافات اشاره می‌کنیم:

۱. اتفق اهل الامامة علی انه لابد فی کل زمان من امام موجود... و اجمعت المعتزلة علی خلاف ذلك وجواز خلو الازمان الكثيرة من امام موجود.^۴
۲. اتفقت الامامية علی ان الامامه لا تثبت مع عدم المعجز لصاحبها الا بالنص علی عینه و التوقیف و اجمعت المعتزلة... علی خلاف ذلك.^۵
۳. اتفقت الامامية علی ان الامامة بعد النبی(ص) فی بنی هاشم خاصة... و اجمعت المعتزلة... علی خلاف ذلك.^۶
۴. اتفقت الامامية علی ان رسول الله(ص) استخلف امیر المؤمنین(ع) فی حیاته و نصّ علیه... و اجمعت المعتزلة... علی خلاف ذلك.^۷
۵. اتفقت الامامیه علی ان النبی(ص) نص علی امامة الحسن و الحسين بعد امیر المؤمنین(ع)... و اجمعت المعتزلة... علی خلاف ذلك.^۸
۶. اتفقت الامامية علی ان الامام الدين لا يكون الا معصوماً من الخلاف لله تعالى... و اجمعت المعتزلة... علی خلاف ذلك.^۹
۷. اتفقت الامامية علی ان رسول الله(ص) نص علی بنی الحسين و... و اجمعت المعتزلة... علی خلاف ذلك.^{۱۰}

۱۳۴

هفت آسمان / ۱

۱. همان، ص ۲۷۹.
۲. الفهرست، ص ۲۲۶.
۳. همان، ص ۲۲۵.
۴. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۴.
۵. همان جا.
۶. همان جا.
۷. همان جا.
۸. همان جا.
۹. همان، ص ۴ و ۵.
۱۰. همان، ص ۵.

٨. اتفقت الامية على ان الائمة بعد الرسول(ص) اثني عشر اماماً و خالفهم في ذلك كل من
عدهم من اهل الملة.^١

٩. اتفقت الامية... على ان المتقدمين على امير المؤمنين ضلال فاسقون... و اجمعت المعتزلة
على خلاف ذلك.^٢

١٠. اتفقت الامامية و الزيدية و الخوارج على ان الناكثين و القاسطين من اهل البصرة و الشام
اجمعين، كفار ضلال ملعونون بحربهم امير المؤمنين(ع)... و اجمعت المعتزلة سوى العزال
و عمر بن عبيد ابن باب... على خلاف ذلك.^٣

١١. اتفقت الامامية و الزيدية و جماعة من اصحاب الحديث على ان الخوارج... في النار بذلك
مخلدون و اجمعت المعتزلة على خلاف ذلك.^٤

١٢. اتفقت الامامية على ان من انكر امامة احد الائمة و جحد ما اوجبه الله تعالى من فرض
الطاعة فهو كافر ضال مستحق للخلود في النار و اجمعت المعتزلة على خلاف ذلك.^٥

١٣. اتفقت الامامية على ان العقل محتاج في علمه و نتائجه الى السمع و انه غير منفك عن
سمع يَنبئه العاقل على كيفية الاستدلال و انه لا بد في اول التكليف و ابتدائه في العالم من
رسول و وافقهم في ذلك اصحاب الحديث و اجمعت المعتزلة... على خلاف ذلك.^٦

١٤. اتفقت الامامية على وجوب رجعة كثير من الاموات الى الدنيا قبل يوم القيامة و ان كان
بينهم في معنى الرجعة اختلاف و اتفقوا على اطلاق لفظ البداء في وصف الله تعالى و ان
ذلك من جهت السمع دون القياس و اتفقوا على ان ائمه الضلال خالفوا في كثير من
تأليف القرآن و عدلوا عن موجب التنزيل و سنة النبي(ص) و اجمعت المعتزلة... على
خلاف الامامية في جميع ما عدناه.^٧

١٥. اتفقت الامامية على ان الوعيد بالخلود في النار متوجه الى الكفار خاصة دون مرتكبي
الذنوب من اهل المعرفة بالله تعالى و الاقرار بفرائضه من اهل الصلاة... و اجمعت المعتزلة
على خلاف ذلك و زعموا ان الوعيد بالخلود في النار عام في الكفار و جميع فساق اهل الصلاة.^٨

١٦. اتفقت الامامية على ان من عُدب بذنبه من اهل الاقرار و المعرفة و الصلاة لم يَخُد في
العذاب و اخرج من النار الى الجنة... و اجمعت المعتزلة على خلاف ذلك.^٩

١٧. اتفقت الامامية على ان رسول الله(ص) يشفع يوم القيامة لجماعة من مرتكبي الكبائر من

٢. همان جا.

٤. همان جا.

٦. همان، ص ٧ و ٨

٨. همان جا.

١. همان، ص ٦

٣. همان، ص ٧.

٥. همان جا.

٧. همان جا.

٩. همان جا.

امته و أن اميرالمؤمنين(ع) يشفع في اصحاب الذنوب من شيعته و أن ائمة آل محمد(عليهم السلام) يشفعون كذلك... و اجمعت المعتزلة على خلاف ذلك و زعمت ان شفاعة رسول الله للمطيعين دون العصيين و أنه لا يشفع في مستحق العقاب من الخلق اجمعين.^١

١٨. اتفقت الامامية على ان مرتكب الكبائر من اهل المعرفة و الاقرار لا يخرج بذلك عن الاسلام... و اجمعت المعتزلة... على خلاف ذلك.^٢

١٩. اتفقت الامامية على ان الاسلام غير الايمان... و اجمعت المعتزلة... على خلاف ذلك.^٣

٢٠. اتفقت الامامية على ان قبول التوبة تفضل من الله عزوجل و ليس بواجب في العقول اسقاطها لما سلف من استحقاق العقاب... و اجمعت المعتزلة على خلافهم و زعموا ان التوبة مسقطه لما سلف من العقاب على الوجوب.^٤

٢١. معتزله قائل به تفويض است و می گوید: «افعال العباد غير مخلوقة فيهم و انهم المحدثون لها»^٥... ان العبد قادر خالق لافعاله خيرا و شرها^٦ و ان الله تعالى ليس له في افعال العباد المكتسبه صنع و لا تقدير لا بايجاد و لا نفی^٧ ولى شيعه معتقد به امر بين امرين است.^٨

٢٢. اماميه معتقد است اگر نصوص شرعی بر خلاف احكام قطعی عقل دلالت داشته باشد، باید تأویل شود، ولی معتزله در پیروی از عقل افراط کرده، تا جایی که برخی از نصوص شرعی را که با عقل تلائم ندارد، منکر شده است.^٩

٢٣. اماميه امر به معروف و نهی از منکر را به دلیل کتاب و سنت واجب می دانند و معتزله به حکم عقل آن را واجب می دانند.^{١٠}

٢٤. معتزله میان وجود و عدم به حد وسط معتقد است و آن را حال می نامند، اما اماميه هیچ اعتقادی به آن ندارد و می گویند بین وجود و عدم حد فاصلی نیست.^{١١}

مناظرات شیعه با معتزله

از همان نخستین دوره های تکوین معتزله شیعه بحثها و برخوردهایی با آنها داشته است. در

١. همان، ص ٩ و ١٠.
 ٢. همان، ص ١٠.
 ٣. همان جا.
 ٤. همان، ص ١٠.
 ٥. شرح اصول الخمسه، ص ٣٢٣.
 ٦. الفرق بين الفرق، ص ٩٤.
 ٧. معالم الفلسفة الاسلامية، ص ١٧٣.
 ٨. اعتقادات صدوق، ص ٦٩.
 ٩. همان، ص ١٧١ - ١٧٢.
 ١٠. همان، ص ١٧٢.
 ١١. همان، ص ١٠.

این بحثها گاهی خود ائمه و گاهی شاگردان آنها شرکت داشته‌اند؛ از جمله مناظره امام صادق(ع) با یک معتزلی که فخر رازی در کتاب *المطالب العالیه من العلم الالهی* بدان اشاره کرده است.^۱

همچنین گفت‌وگوی امام صادق(ع) با واصل بن عطاء^۲ و نیز مناظرات هشام بن حکم با عمرو بن عبید^۳ و ابو هذیل علاف^۴ و بحثهای ابن مملک اصفهانی با ابو علی جبایی^۵ درباره امامت دکتر سامی النشار درباره هشام می‌گوید:

تهاجم المعتزله هشاماً و نبذوه بالزندقه... فهذا دلیل واضح علی انه اکبر مناقض للمعتزله بل انه نجح الی حد کبیر فی قطعهم.
و بحثهای علی بن اسماعیل از متکلمان شیعه با ابو هذیل و نظام^۶ و بحثهای فراوان شیخ مفید با معتزله، که در موارد متعددی اتفاق افتاده و در *الفصول المختاره* از آنها یاد شده است.

کتابهای شیعه علیه معتزله

۱. *مجالسة مع ابی علی الجبائی بالاهواز* (ابوسهل نوبختی)^۷
۲. *کتاب الرد علی معتزله* (هشام بن حکم)^۸
۳. *کتاب الرد علی المعتزله فی طلحة و الزبیر* (هشام بن حکم)^۹
۴. *کتاب الرد علی من قال بامامة المفضول* (هشام بن حکم)^{۱۰}
۵. *کتاب الرد علی المعتزله فی امامة المفضول* (مؤمن الطاق)^{۱۱}
۶. *کتاب النقض علی الاسکافی* (فضل بن شاذان نیشابوری)^{۱۲}
۷. *النقض علی ابی الهذیل فی المعرفة* (محمد بن حسن نوبختی)^{۱۳}
۸. *الرد علی اصحاب المنزلة بین المنزلین و الوعید* (محمد بن حسن نوبختی)^{۱۴}

۱. *المطالب العالیه*، ج ۹، ص ۲۵۰.
۲. *فضل الاعتزال*، ص ۲۳۹؛ *طبقات المعتزله* ابن المرتضی، ص ۳۳؛ *المنیة و الامل*، ص ۲۵ و ۲۶ (گرچه این ماجرا چون در منابع معتزله به شکل خاصی نقل شده و کیفیت طرح آن به نفع آنها است، جای بحث و بررسی دارد، ولی این مقدار از نقل آنها قابل قبول است که شیعه در مقابل آنها موضع‌گیری منفی داشته است).
۳. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۱۷۰؛ *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۱۰۵.
۴. *رک: نشأة الفکر الفلسفی فی الاسلام*.
۵. *مروج الذهب*، ج ۴، ص ۱۰۴؛ *مذاهب الاسلامیین*، ج ۱، ص ۱۲۷.
۶. *رجال نجاشی*، ص ۱۷۶.
۷. *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۵۸۲.
۸. *رجال نجاشی*، ص ۳۰۵.
۹. *الفهرست*، ص ۲۲۴.
۱۰. همان، ص ۲۲۴.
۱۱. همان، ص ۲۲۳.
۱۲. *رجال نجاشی*، ص ۲۱۷.
۱۳. *فرق الشیعه*، نوبختی (مقدمه).
۱۴. همان جا.

کتابهای معتزله در رد شیعه

۱. کتاب الرد علی الرافضه (بشر بن معتمر)^۲
۲. کتاب الرد علی هشام بن الحکم (بشر بن معتمر)^۳
۳. کتاب الامامة علی هشام (ابو هذیل العلاف)^۴
۴. کتاب امامة ابي بکر (قاسم بن خلیل دمشقی)^۵
۵. کتاب التوحيد علی اصناف المشبههه و الجهمیه و الرافضه (جعفر بن مبشر)^۶
۶. کتاب الجامع علی الرافضه (اضم)^۷
۷. کتاب الجامع علی الرافضة و الحشویه (ضرار بن عمرو)^۸
۸. کتاب علی هشام (ابو جعفر اسکافی)^۹
۹. کتاب المسائل علی هشامیه (ابن راوندی)^{۱۰}

تهماتهای معتزله به شیعه

به نظر می‌رسد که اساساً بحث تأثیرپذیری شیعه از معتزله و مسأله قائل بودن هشام به تجسم، از طریق معتزله طرح شده و سپس به آثار و منابع کلامی راه یافته و سرانجام به مستشرقان رسیده است. تاکنون طریقی غیر از معتزله که تأثیر شیعه از معتزله یا اهل تشبیه بودن شیعه را مطرح کند، در اختیار نیست؛ البته آنچه جای تعجب است این است که اهل حدیث و اشاعره با اینکه معتزله را در صف مشرکان و کفار و مرتکبان کبائر^{۱۱} قرار می‌دهند، با این حال، سخنان معتزله را درباره شیعه قبول کرده و آنها را تکرار کنند.

ابوالحسن اشعری قویترین پایه مخالفت با معتزله را در اهل سنت بنیان نهاده، در خصوص استناد قول به تشبیه به شیعه، یا اصلاً سندی ذکر نمی‌کند، یا آن را تنها از زبان گروهی از معتزله نظیر جاحظ، ابو هذیل، ابن راوندی و وراق^{۱۲} نقل می‌نماید. بعد از مقالات

۱. الفهرست، ص ۲۱۷؛ ابن راوندی در ابتدا معتزلی بوده بعد از آنان رویگردان شده و این کتاب را بر رد آنها نوشته است.
۲. الفهرست، ص ۱۸۵.
۳. همان، ص ۱۸۵.
۴. همان، ص ۲۰۴.
۵. همان، ص ۲۰۶.
۶. همان، ص ۲۰۸.
۷. همان، ص ۲۱۴.
۸. همان، ص ۲۱۵.
۹. همان، ص ۲۱۳.
۱۰. همان، ص ۲۱۷.
۱۱. ثورة العقل، ص ۲۳۷.
۱۲. مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۳، ۱۰۵، ۲۵۷؛ وراق هم ابتدا معتزله بوده است که بعد معتزله او را طرد کرده‌اند (جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۰۸).

الاسلاميين منبعی که به عنوان سند در اختیار بعدیها قرار گرفت، الفرق بین الفرق بغدادی است که نسبت تشبیه به شیعه را از همین چهار نفر نقل می‌کند^۱. بعد از بغدادی، شهرستانی، سخنان او را در ملل و نحل نقل کرد. نظر فخر رازی درباره اعتبار منقولات ملل و نحل چنین است:

من أشهر الكتب فی هذا الموضوع (الملل و النحل)؛ انه كتاب حکي فيه مذاهب اهل العالم بزعمه الا انه غير معتمد عليه لانه نقل المذاهب الاسلاميه من الكتاب المسمى بالفرق بين الفرق من تصانيف الاستاذ ابي منصور البغدادي و هذا الاستاذ كان شديد التعصب على المخالفين و لا يكاد ينقل مذهبه على الوجه الصحيح ثم ان الشهرستاني نقل مذاهب الفرق الاسلاميه من ذلك الكتاب^۲.

آثار تألیفی بعدی هم غالباً به منابع یاد شده استناد می‌کنند. ابن تیمیه در عبارتی که در ابتدای این مقاله مطرح شد، از کسی که مشخصاً اسم می‌برد، اشعری است. عبدالرحمن بدوی در مذاهب الاسلاميين می‌نویسد: ابو هذیل گفته است: هشام قائل به تشبیه است. نویسنده اصول العقیده بین المعتزله و الشیعه الامامیه علاوه بر منابع مذکور ادعایی نسبت به هشام و منابع شیعی دارد، او می‌گوید:

تذكر المصادر التي تورخ للشيعة الامامية ان من قدمائهم من كان يذهب الى التجسيم صراحة مثل هشام بن الحكم و هشام الجورالقي فقد اشهر كل منها بالقول بالشيعة و التجسيم و تكاد تتفق المصادر الامامية ايضاً مع المصادر الاخرى في نسبة التجسيم اليها... بل ان تبرأ الائمة من قول هشام بالتجسيم نص صريح في كتبهم^۳. البته نظر جامع درباره هشام یک بحث مستقل را در جایی دیگر می‌طلبد؛ ولی در منابع شیعی نکاتی وجود دارد که کاملاً نظر نویسنده را رد می‌کند لاقلاً لازم است که بین همه این آرا جمع کرد.

فی تفسیر علی بن ابراهیم عن احمد بن محمد بن نصر عن علی بن موسی الرضا(ع) قال لی یا احمد ما الخلاف بینکم و بین اصحاب هشام بن الحكم فی التوحید؟

فقلت: جعلت فداک قلنا نحن بالصورة للحديث الذي روى ان رسول الله(ص) رأى ربه في صورة شاب و قال هشام بن الحكم بالنفي للجسم...^۴

۱. الفرق بین الفرق، ص ۴۱. ۲. مناظرات فخرالدین رازی فی بلاد ماوراء النهر، ص ۳۹.

۳. اصول العقیده بین المعتزله و الشیعة الامامیه، ص ۱۹۵، ۱۹۷.

۴. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۵۵.

در حالی که از خود هشام بن حکم نقل است که گوید:
الاشیاء کلها لاتدرک الا بأمرین... تعالی الله ان یشبهه خلقه.^۱
نیز می‌گوید:

فعلمت ان لها [اشیاء] خالقاً خلقها و مصوراً صورها مخالفاً لها علی جمیع
جہاتھا.^۲

علاوه بر این، در بین آثار هشام، از کتابی نام برده می‌شود که عنوان آن *الدولة علی حدوث
الاجسام* است.^۳

بنابراین، به نظر می‌رسد که آنچه به هشام نسبت داده شده، فقط ساخته دست معتزله
است. زیرا هشام دهها کتاب نوشته است که اسامی آنها در فهرست شیخ طوسی، *الفهرست ابن
ندیم*، *معالم العلماء ابن شهر آشوب* و... موجود است و مطالبی که به هشام نسبت می‌دهند،
هیچ یک به کتابهای او استناد ندارد، که مثلاً او در فلان کتاب قائل به تجسیم و تشبیه است.
همه این تهمتها در بحثهای با معتزله بوده که چنین چیزی را گفته آیا لاقلاً احتمال
داده نمی‌شود که (به قول شهرستانی لایجوز أن یغفل عن الزاماته علی المعتزله)^۴ الزامات او
باعث این تهمتها شده باشد.

ابن راوندی که دورانی معتزلی بوده بعد برگشته یک چنین تحلیلی دارد که علت دشمنی
جاحظ با هشام در کتاب *فضلیه المعتزله مناظرات هشام با علاف* است که سبب شد تا جاحظ
مطالبی بر ضد هشام بنویسد و به این ترتیب انتقام استادش را از هشام بگیرد (ان الذی
حمل الجاحظ علی ذلک العصبیه و طلب ثأراً استاده من هشام بن الحکم).^۵
سامی النشار، هشام را بزرگترین شخصیت کلامی قرن دوم دانسته، و او را به عنوان
بزرگترین نقاد معتزله معرفی کرده و همین امر را سبب وارد کردن اتهامات بی‌پایه معتزله
درباره ارتباط وی با ثنویت^۶ دانسته است.^۷

در یک روایت که مرحوم صدوق نقل می‌کند، امام رضا (ع) روایات جبر و تشبیه درباره
شیعه را ساخته دست مغرضان می‌داند.^۸

۱۴۰

تفسیر
۱/۱

۱. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲. *توحید صدوق*، ص ۲۸۹.

۳. *معالم العلماء*، ص ۱۲۸؛ *فهرست شیخ طوسی*، ص ۳۵۵؛ *الفهرست*، ص ۲۲۴؛ فقط در *الفهرست ابن ندیم* تعبیر
حدث به جای حدوث به کار رفته است.

۴. *شهرستانی*، *ملل و نحل*، ج ۱، ص ۱۶۵.

۵. *الانتصار*، ص ۲۱۲.

۶. با اینکه قبلاً اشاره کردیم که یکی از کتابهای هشام در رد ثنویت بوده است.

۷. *نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام*، ج ۲، ص ۱۷۲.

۸. *توحید صدوق*، ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

الحسين بن خالد عن ابي الحسن علي بن موسى الرضاء قال قلت له: يا ابن رسول الله ان الناس ينسبوننا الى القول بالتشبيه و الجبر لما روى من الاخبار في ذلك عن الائمة فقال: يا ابن خالد اخبرني عن الاخبار التي رويت عن ابائي في التشبيه و الجبر اكثر الام الاخبار التي رويت عن النبي في ذلك اكثر قال: فليقولوا: ان رسول الله (ص) كان يقول بالتشبيه و الجبر اذاً فقلت له: انهم يقولون: ان رسول الله (ص) لم يقل من ذلك شيئاً و انما روى عليه قال: فليقولوا في آبائي (عليهم السلام): انهم لم يقولوا من ذلك شيئاً و انما روى عليهم ثم قال: من قال بالتشبيه و الجبر فهو كافر مشرك...

حال با اينکه ائمه شيعی اين گونه تشبيه را رد می کنند، باز هم معتزله شيعه را مشبيه می داند.^۱ بنابراین هيچ بُعدی ندارد که برای هشام بن حکم هم چنین عقایدی نسبت دهند. در صورتی که لااقل در زمان اشعری و بعديها منابع روایتی شيعه مملو است از روایات نفی تشبيه و جبر، ولی اينان کاری به منابع شيعی ندارند، و اين تنها حرف خياط است که به عنوان وحی منزل درباره شيعه تکرار می شود و کمتر کسی است که شيعه را از دید شيعه بشناسد و نه با دیدگاه خصمانه دشمنان آنان؛ در حالی که اگر قرار باشد دیدگاه دشمنان به عنوان ملاک شناخت قرار گیرد در تمام دنيا هيچ گروهی حرف قابل قبولی نخواهد داشت.

لذا نظر مرحوم مفيد درباره هشام اين است که «لسنا نعرف ما حكاه المعتزله عن هشام الحكم في خلافه و عندنا انه تخرص منهم عليه و غلط ممن قلدهم فيه فحكاه من الشيعه عنه و لم نجد له كتاباً مصنفاً و لا مجلساً ثابتاً و كلامه في اصول الامامه و مسائل الامتحان يدل على ضدا حكاه الخصوم عنه».^۲

شاهد برای حرف مفيد چیزی است که خياط در انتصار بر عليه هشام، سكاك، علی بن میثم نقل می کند. در اين مطالب فقط گزارش از گفت و گوهای حضوری است که معتزله حضور داشته اند. خياط می نویسد:

لقد جمع بينه (هشام) و ابي الهذيل بمكة و حضرها الناس فظهر من انقطاعه و فصيحته و فساد قوله ما صار به شهرة في اهل كلام... و كذلك علی بن الميثم بالبصرة كان في ايدى احداث المعتزله و كذلك كان السكاك به الامس و هو احد اصحاب الهشام لم يكلمه معتزلي قط الا قطعه.^۳

آقای معروف حسنی هم نظر مفيد را دارد و می نویسد: «هذه النسبة جاءت (هشام) من

۱. انتصار خياط، به نقل از العدير، ج ۳، ص ۹۰.

۲. اوائل المقالات، ص ۱۴.

۳. الانتصار، ص ۲۱۲.

قبل اخصامه المعتزله كانوا يرونه من انكر اخصامهم الاقوياء و يتبع المتأخرون منهم على منوالهم»^۱

تأثير شيعة بر معتزله

آنچه که بیان شد، ناظر به استقلال کلام شیعه بود؛ در مقابل کسانی که گفته‌اند شیعه تحت تأثیر معتزله بوده است. در این بحث برآنیم که نه فقط کلام شیعه تحت تأثیر معتزله نیست و گرایش مستقلی دارد، بلکه معتزله بوده‌اند که تحت تأثیر کلام شیعی قرار گرفته‌اند.

تأثير عام بر معتزله

در بین اندیشه‌های معتزله مسأله عدل و توحید جزء مهمترین بخشهای اندیشه آنها است. بر خلاف ادعای خیاط که در این مسائل بود که شیعه را وامدار معتزله می‌انگارد، این معتزله‌اند که در این مباحث تحت تأثیر امام علی(ع) بوده‌اند.^۲ (فاما امیر المؤمنین فخطبه فی بیان نفی التشبيه و فی اثبات العدل اکثر من ان تحصی^۳. از بین متفکران شیعه کسی که این نکته را بیان کرده، سید مرتضی است. او در *امالی* می‌نویسد:

اعلم ان اصول التوحيد و العدل مأخوذة من كلام امير المؤمنين علي(ع) و خطبه؛ انها تتضمن من ذلك ما لازياده عليه تفصيل و لاغاية و راءه و من تأمل المأثور فی ذلك من كلامه علم ان جميع ما اسهب المتكلمون فی تصنيفه و جميعه انها هو تفصيل لتلك الجمل و شرح لتلك الاصول.^۴

عدهای از معتزله، سر سلسله اعتزال خود را علی(ع) قرار داده‌اند، و گاهی هم به جز علی(ع)، از دیگر امامان شیعی هم یاد کرده‌اند.

صاحب طبقات المعتزله، امام علی و امام حسن و امام حسین را از متقدمان معتزله شمرده است.^۵ قاضی عبدالجبار در *طبقات المعتزله* علی(ع) و امام حسن و امام حسین و امام پنجم را از متقدمان معتزله شمرده است.^۶

۱. الشيعة بين الاشاعرة و المعتزله، ص ۱۵۱.

۲. ر.ک: بلخی، ذکر المعتزله، ص ۶۴؛ قاضی عبدالجبار، *فضل الاعتزال و ذکر المعتزله*، ص ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۳، ۲۱۴ و ۲۱۵؛ المنية و الامل، ص ۱۷ و ۱۸؛ البحر الزخار، ج ۱، ص ۴۴؛ نشوان الحمیدی، *الحوار العین*، ص ۲۶۰.

۳. *فضل الاعتزال*، قاضی عبدالجبار، ص ۱۵۰.

۴. *امالی سید مرتضی*، ج ۱، ص ۱۴۸.

۵. قاضی عبدالجبار همدانی، *طبقات المعتزله*، ص ۱ و ۱۵؛ *المنية و الامل*، ص ۱۷ و ۲۲.

۶. *طبقات المعتزله*، ص ۲۱۴.

گاهی سندی ذکر کرده‌اند که اندیشه‌های معتزله از طریق ابوهاشم به امام علی(ع) برمی‌گردد؛ نظیر آنچه ابن ندیم در الفهرست آورده است؛^۱ که البته سند مستقلی است و از طریق بلخی نیست.

اخبرنی عمی احمد و عمی هارون قالوا: حدثنا ابویعلی زرقان و اسمه محمد بن شداد صاحب ابی الهذیل قال: حدثنا ابوالهذیل العلاف محمد بن الهذیل قال: اخذت هذا الذی انا علیه من العدل و التوحید عن عثمان بن الطویل و کان معلم ابی الهذیل قال ابو الهذیل و اخبرنی عثمان انه اخذ عن واصل بن عطا و ان و اصلاً اخذه عن ابی هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه و ان عبد الله اخذه من ابیه محمد بن الحنفیه و ان محمداً اخبره انه اخذه عن ابیه علی(ع) و ان اباه اخذه عن رسول الله(ص) اخبره ان جبرئیل نزل به عن الله جل و تعالی^۲ بنابراین آنچه آقای جعفریان می‌فرماید: نقل این سند در تعدادی از کتب معتزله دلیل بر تعدد سند آن نیست^۳ در آنجا که به بلخی برگردد درست است اما این دلیل نمی‌شود که سند دیگری نداشته باشد چنانکه ملاحظه شد آنچه ابن ندیم آورده از طریق بلخی نمی‌باشد و خود سند مستقلی است.

گرچه گاهی در بعضی از این اسناد گفته شد که واصل از محمد حنفیه گرفته است و محمد هو الذی ربی و اصلاً و علمه و محمد اخذ عن ابیه علی بن ابی طالب^۴ سید مرتضی این سند را رد می‌کند چون واصل متولد ۸۰ است و محمد حنفیه متوفای ۵۸۱^۵ بنابراین واصل نمی‌توانسته است از محمد بن حنفیه اخذ کرده باشد و باعث تعجب است که مؤلف اصول العقیده می‌نویسد: اما نشاة واصل بن عطا علی ید محمد بن الحنفیه فهی حقیقة تاریخیة ثابتة و قد اثبتتها البلخی ایضاً.^۶

یکی دیگر از افرادی که خواسته این نظر را رد کند که معتزله از امام علی(ع) گرفته است آقای دکتر احمد فؤاد الاهوانی است.

در مقدمه‌ای که در کتاب شرح اصول الخمسه قاضی عبد الجبار المعتزلی دارد می‌نویسد: و قد نظر القاضي فی قضیة الاعتزال... و انتهى الی رای ذکره فی ابتداء هذا الكتاب من ان اصل الاعتزال هو علی بن ابی طالب باعتبارانه اول من بحث فی دقائق علم الکلام و اخذ عنه ابنه محمد بن الحنفیه ثم ابنه ابوهاشم بن محمد بن الحنفیه و عنه اخذ واصل بن عطا ولكن

۱. الفهرست، ص ۲۰۲. ۲. همان‌جا.

۳. مناسبات فرهنگی بین معتزله و شیعه، ص ۲۲.

۴. احمد بن یحیی، طبقات المعتزله، ص ۷.

۵. امالی سید مرتضی، ج ۱، ص ۱۶۵.

۶. اصول العقیده بین المعتزله و الشیعة الامامیه، ص ۲۸.

هذه الروايه تعوزها الاسانيد الادلة التاريخيه و لو انها تفسر الصله بين شيعة و المعتزله و الحق ان هذا يتنافى مع ما ذكره مؤلفوا كتب الفرق مثل البغدادي و اسفراينى و غير هم من ان على بن ابى طالب نهى عن الخوض فى امر القدر و قال للسائل الذى سئله انه طريق دقيق لاينبغى الخوض فيه فكيف يتلائم هذا الخبر مع ما ذكره القاضى من ان علياً من ان علياً اول من بحث فى دقائق علم الكلام.^١

به نظر مى رسد آقاى دكتر دوست داشته اند كه معتزله تحت تأثير شيعة نباشد لذا تمسك کرده به يك جمله اى كه بغدادى از امام على نقل کرده است اما اين احتمال را نداده اند كه حضرت صرفاً اين جمله را به خاطر اهميت مسئله فرموده باشند شاهدش آن است كه در کنار اين جمله در نهج البلاغه^٢ در جايى ديگر^٣ توضيح مى دهند در جواب كسى كه از حضرت مى پرسد اكان مسيرنا الى الشام بقضاء من الله او قدر مى فرمايد: و يحك لعلك ظننت قضاء لازماً و قدراً حتماً و لو كان ذلك كذلك لبطل الثواب و العقاب و سقط الوعد و الوعيد تازه در منابع شيعة همان جريان نهج البلاغه به صورت مفصل آمده است كه كاملاً مى رساند حضرت ابتدا اهميت را بيان فرموده و سپس به توضيح پرداخته اند.

جاء رجل الى امير المؤمنين(ع) فقال يا امير المؤمنين اخبرنى عن القدر قال بحر عميق فلا تلجه قال يا امير المومنين اخبرنى عن القدر. قال(عليه السلام) طريق مظلم فلا تسلكه قال يا امير المومنين اخبرنى عن القدر قال سر الله فلا تكلفه^٤ يا امير المومنين اخبرنى عن القدر فقال امير المومنين اما اذا ابيت فانى سائلك اخبرنى اكانت رحمة الله للعباد قبل اعمال العباد...^٥ علاوه اگر آقاى دكتر كتاب بغدادى را مطالعه مى فرمودند و فقط اين قسمت را كه با اندیشه هاى ايشان سازگار بود نمىديدند متوجه مى شدند كه نظر بغدادى هم از نقل اين خبر فقط اهميت قدر از نظر على(ع) بوده چون بغدادى خود در الفرق بين الفرق ريشه كلام اهل سنت را اين چنين بيان مى كند فاول متكلميهم من الصحابه على بن ابى طالب كرم الله وجهه ناظر الخوارج فى مسائل الوعد و الوعيد و ناظر القدرية فى المشيئة و الاستطاعة و القدر... ثم زيدبن على زين العابدين و له كتاب فى رد القدرية... و من بعد هذه الطبقة جعفر بن محمد الصادق و له كتاب الرد على القدرية^٦ مسئله اى را آقاى احمد امين مصرى در اين بحث اشاره مى كند كه ان بعض الشيعة فيزعمو ان المعتزله له اخذوا عنهم و ان واصل بن عطا

١. شرح الاصول الخمسه، ص ٧.

٢. نهج البلاغه، ص ٥٢٦.

٣. همان، ص ٤٨١.

٤. در نهج البلاغه سوالها حذف شده فقط آمده است مثل عن القدر فقال طريق مظلم فلا تسلكوه و بحر عميق فلا تلجوه و سر الله فلا تكلفوه كه به نظر مى رسد سيد رضى اينجا گزينش کرده باشد و بقيه را حذف کرده باشد.

٥. توحيد صدوق، ص ٣٦٥.

٦. الفرق بين الفرق، ص ٢٢٠.

راس المعتزله تتلمذ لجعفر الصادق انا ارجح ان الشيعة هم الذين اخذوا من المعتزله تعليمهم و تتبع نشوء مذهب الاعتزال يدل على ذلك^۱ اما اينکه بعض الشيعة گفته‌اند که واصل شاگرد امام صادق(ع) بوده چه کسی گفته و کجا گفته آقای احمد امين هيچ سندى را بيان نمی‌کند ما هم تا بحال در کتابی ندیده‌ایم اما اينکه ایشان می‌فرماید من ترجیح می‌دهم که شیعه از معتزله گرفته است نیازمند دلیل می‌باشد که اثبات کند شیعه در کدامین مسأله تحت تأثیر معتزله بوده البته ایشان جمله‌ای را ذکر می‌کنند که تتبع نشوء مذهب الاعتزال يدل على ذلك که عین این عبارت را یک نفر شیعی هم می‌تواند ادعا کند ولی صرف این جمله چیزی را نمی‌تواند اثبات کند ایشان بعد جریانی را ذکر می‌کند که زید بن علی زعيم الفرقة الشیعه الزیدیه التي تنتسب اليه تتلمذ لواصل و كان جعفر يتصل بعمه و يقول ابو الفرج الاصفهانی فی مقاتل الطالبیین كان جعفر بن محمد يمسك لزیدین علی بالركاب يسوی ثیابه علی السرج فاذا صح ما ذكره الشهرستاني وغيره عن تتلمذ زيد لواصل فلا يعقل ان يتلمذ و اصل لجعفر با این داستان ایشان می‌خواهد نفی کند امام صادق(ع) استاد واصل بوده ما ابتداء گفتیم شاگردی واصل در منابع شیعه نیست در منابع معتزله هم که اشاره شد مقابله امام صادق(ع) است با واصل ثانیاً داستان گرفتن امام صادق(ع) رکاب زید را توسط ابو الفرج زیدی مسلک نقل شده و چون بازگشت به عظمت مذهب خود و رهبری آن می‌کند قابل اعتماد نیست.

ثالثاً اگر امام صادق زید را احترام کرد و زید شاگرد واصل بود حتماً دلیل بر این است که واصل چیزی از امام صادق اخذ نکرده است.

رابعاً اگر بفرض که همه داستان درست باشد صرف این داستان چه دلیلی می‌شود که شیعه از معتزله اخذ کرده البته در ادامه عبارتها جمله‌ای دیگر می‌فرمایند که کثیر من المعتزله كان يتشيع فالظاهر انه عن طريق هؤلاء ترتب اصول المعتزله الى الشيعة که این جمله هم چیزی را اثبات نمی‌کند چون با گفتن فالظاهر نباید مطلبی اثبات شود.

با توجه به آنچه از سخنان معتزله نقل شد که سند خویش را به امام علی می‌رسانیم و اینکه مسائل عدل و نفی تشبیه و نفی رویه را از آن حضرت گرفته‌اند سخن دکتر احمد محمود صبحی هم قابل قبول نخواهد بود که ان المعتزله و شيخهم واصل بن عطا. المتوفى فى عام ۱۳۱ هو اول من فنق الحديث فى الكلام^۲ سند دیگری - به جز آنچه در اسناد معتزله برای ارتباط با شیعه وجود دارد - اتصال معتزله از طریق حسن بصری به اهل بیت است. در تحف العقول روایتی آمده است حاکی از اینکه حسن بصری از امام حسن(ع) درباره قدر و استطاعت

۲. فى علم الکلام (معتزله)، ص ۱۹.

۱. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۶۸.

سؤالهایی کرده و امام بدان پاسخ گفته است.^۱ با توجه به این نامه می‌توان دریافت که:

۱. بحثهای کلامی بسیار پیش از پیدایش معتزله در جهان اسلام مطرح بوده است.
 ۲. ائمه شیعی (حداقل برای بعضی) به عنوان بهترین کسانی که می‌توانند در مسائل کلامی نظر دهند، مطرح بوده‌اند.
 ۳. مسائل کلامی ائمه از طریق حسن بصری که استاد واصل بن عطا است، به دیگر معتزله منتقل می‌شود و در نهایت، این معتزله‌اند که تحت تأثیر شیعه هستند.
- مطلب دیگری نیز در منابع شیعی موجود است که نامه‌ای حجاج بن یوسف می‌نویسد به حسن بصری و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و عامر الشعبي و از همه اینها از قضا و قدر سؤال می‌کند جوابی که هر کدام می‌فرستند جمله‌ای است تقریباً به این مضمون که «احسن ما سمعت فی القضاء و القدر قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فلما وصلت کتبهم الی الحجاج و وقف علیها قال: لقد اخذوها من عین صافیه»؛^۲ ولی به نظر می‌رسد این مطلب قابل نقد است؛ اولاً این که حجاج بن یوسف چقدر وارد به این بحثها شده و از طرفی آیا او حاضر است از علی (ع) تعریف کند؛ ثانیاً حجاج متوفای ۹۵ هـ.^۳ است و عمرو بن عبید^۴ و واصل بن عطا^۵ هر دو متولد ۸۰ هـ. هستند و چگونه قابل قبول است که حجاج برای دو نفر در سن ۱۵ سالگی نامه بنویسد و از آن دو نفر بخواهد مشکل کلامی او را حل کنند لاقلاً خیلی بعید است.

معتزله و تفضیل علی (ع)

با توجه به اینکه معتزله نخستین بار در بصره به وجود آمده و واصل بن عطا به عنوان بنیانگذار فکر شناخته می‌شود و او درباره اصحاب جمل و صفین می‌گوید ان احدهما مخطئ لابعینه^۶ و جوزان یکون عثمان و علی (ع) علی الخطا پس در ابتداء اصلاً مسئله تفضیل که مطرح نیست هیچ بلکه مسائل مقابل تفضیل مطرح است ضمن اینکه این منافاتی هم با بحث قبل ندارد تا اینکه دکتر احمد محمود صبحی فوراً در مقام نتیجه گرفتن بگوید چون واصل درباره جنگ جمل و صفین نسبت به علی (ع) نظر منفی داشته پس نمی‌تواند از شیعه اخذ کرده باشد.

۱. تحف العقول، ص ۱۶۲.
 ۲. بحار الانوار، ج ۵ ص ۵۸؛ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۵.
 ۳. تتمه المنتهی، ص ۱۰۸.
 ۴. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱ ص، ۳۹۰؛ امالی مرتضی، ج ۱، ص ۱۱۴.
 ۵. مجله ترائن، شماره ۳۰، ص ۱۱۷.
 ۶. شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۵۲.

مگر کسی گفته واصل شیعه است؛ بلکه سخن فقط بر سر اخذ معتزله از شیعه بوده، نه اینکه معتزله شیعه هستند؛ لذا گفته شده با اینکه واصل از ابی هاشم اخذ کرده، اما در عین حال در مسئله امامت و پاره‌ای از مسائل دیگر با استاد خود اختلاف داشت^۱ یا شهرستانی بعد از نقل نظر واصل درباره خلیفه سوم و حضرت علی می‌نویسد: «هذا قوله و هو علی(ع) رئیس المعتزله و مبداء الطریقه فی اعلام الصحابه و ائمه العتره». به هر حال با توجه به اینکه واصل بنیانگذار معتزله است و نظرش درباره حضرت علی بیان شد چه می‌شود که معتزله بغداد کلاً قائل به تفضیل علی(ع) می‌شوند و همچنین معتزله متأخر بصره فکر تفضیل در معتزله بغداد و سپس بصره دقیقاً تحت تأثیر تفکر شیعی شکل می‌گیرد.

آقای دکتر احمد محمود صبحی خود می‌پذیرد که چگونه معتزله بغداد تحت تأثیر شیعه هستند او می‌نویسد:

مدرسة بغداد ذات المنبت الكوفي حتى تسلسل التشيع الى الاعتزال حتى اطلق على معتزله بغداد متشيع المعتزله تمييزاً لهم عن معتزله البصره و لقد فضلوا علياً(ع) علی ابابکر و ادانو اصحاب الجمل و تبرأ و امن معاويه و عمر بن العاص و خاضوا فی مبحث الامامة.^۲

پس به دلیل اینکه کوفه یک مرکز شیعی بوده از زمان امام علی(ع) یا حتی از دوره‌ای که عمار یاسر در آنجا حاکم بوده این فکر شیعی است که سرایت می‌کند در اندیشه معتزله و جالب اینکه اگر گفته می‌شود شیعه تحت تأثیر معتزله است مربوط به معتزله بغداد است؛ چون مفید^۳ و مرتضی^۴ و سید رضی^۵ حتی دوره‌ای که صدوق^۶ به عراق سفر می‌کند همه در بغداد هستند (همچنین بنی نوبخت^۷) و کاری با بصره ندارند. به عبارت دیگر کسی نگفته که معتزله بصره مستقیماً بر اندیشه‌های شیعی تأثیر گذاشته در حالی که تفاوت آشکار در یک مرحله بین معتزله بغداد و بصره در تفضیل است و بعد هم این فکر به بصره سرایت می‌کند حال آیا شیعه افکار خویش را از معتزله گرفته یا عکس تمام نویسندگان یک مورد که اثبات کند که شیعه دورانی دارای یک فکر بود و سپس این فکر تحت تأثیر اندیشه‌های معتزله دگرگون شده را ارائه نداده‌اند خبر مسئله تشبیه که قبلاً بیان کریم یک تهمت بیش نیست و

۱. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. فی علم الکلام المعتزله، ص ۲۶۲.

۳. میر حامد حسین، ص ۴۳، ۴۴.

۵. نهج البلاغه و گرد آورنده آن، ص ۳۵.

۶. مقدمه معانی الاخبار، ص ۲۱، ۲۲.

۷. مقدمه فرق الشیعه نوبختی.

۴. مقدمه الذخیره فی علم الکلام.

سند تاریخی ارائه نشده بلکه گفتیم منابع شیعی شهادت بر علیه این تهمت می‌دهند و معمولاً مخالفین زحمت تحقیق در منابع شیعی را به خود نداده‌اند.

در طرف مقابل خود معتزله هم قبول داند که معتزله بصره قائل به تفضیل نیستند.

قاضی عبد الجبار در شرح اصول خمسہ می‌نویسد: «فاعلم ان المتقدمين من المعتزله ذهبوا الى ان افضل الناس بعد رسول الله (ص) ابوبكر ثم عثمان ثم علي (ع)». ^۱ البته او واصل را استثنا می‌کند (الّا واصل فانه يفضل امير المؤمنين لعثمان) اما این تفضیل از ناحیه واصل با آنچه که از او نقل می‌شود که گفته است «لم يجز قبول شهادة علي (ع) و طلحه و الزبير علی باقه بقل» در تضاد است. ^۲

معتزله و عصمت انبیا

دکتر احمد محمود صبحی از کسانی است که نمی‌تواند بپذیرد معتزله تحت تأثیر شیعه بوده‌اند. با این حال، در بحث عصمت معتقد است که معتزله تحت تأثیر شیعه بوده‌اند. او می‌نویسد:

هناك عقاید اخرى للشيعة شارك فيه المعتزله و اثاروا جانب التشيع على الجانب السنی و لعلّ اهم هذه العقاید مايتعلق بالعصمه. ^۳

گرایش برخی از معتزلیان به تشیع

یکی از شواهدی که اصالت فکر شیعی را نشان می‌دهد و اینکه معتزله تأثیر تحت تأثیر شیعه واقع شده‌اند، گرایش برخی از معتزله به تشیع است. در حالی که سابقه ندارد کسی عمری را در تشیع بگذراند و سپس جذب معتزله شده باشد.

صاحب المعیار و الموازنه می‌نویسد: انک لم تر شیعیا قط رجع القهقري بل یزداد فی الافراط و یغلو فی القول و لایرجع الی التقصیر حتی یسیر بالافراط رافضیا کبیرا قال بعض الناس ارنی شیعياً صغیرا اراک رافضیا کبیراً ^۴

دانشمندانی که جذب شیعه شده‌اند، عبارتند از:

۱. ابن قبه رازی که در آغاز معتزلی بود سپس شیعه شده ^۵ و مدتها قبل از دوره شیخ مفید،

۱. شرح الاصول الخمسه، ص ۷۶۷.

۲. نظریة الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية، ص ۴۵۷.

۳. همان‌جا.

۴. المعیار و الموازنه، ص ۳۲.

۵. فهرست شیخ طوسی، ص ۲۹۷ و ۲۹۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۳۲؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۴۶؛ حسین مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۶۱؛ رجال علامه، ص ۱۴۳؛ رجال ابی داود، ص ۳۲۱.

سید رضی و سید مرتضی از دنیا رفته است.

۲. محمد بن عبدالملک بن محمد تیان^۱؛

۳. محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی^۲ به نظر می‌رسد آنچه آقای جعفریان دربارهٔ عبد الرحمن بن احمد نوشته‌اند^۳ که او معتزلی بوده و شیعه شده و مطلب را از نجاشی نقل می‌کنند اشتباه باشد که صورت پذیرفته چون عبارت نجاشی این است: «عبد الرحمن بن احمد بن جبرویه... متکلم من اصحابنا حسن التصنیف جید الکلام و علی یده رجع محمد بن عبد الله بن مملک الاصفهانی من مذهب المعتزله الی القول بالامامه»^۴؛

۴. علی بن محمد بن عباس؛

۵. علی بن عیسی، رمانی بغدادی؛ قصته... قد عرف عنه الثبات فی الراى و المذهب و الصمود امام النوازع الفکریه و الزعاع المذهبیه و ان قصة مع السرى الرفاء لتعکس هذه الناحیه

من خلقه النفسى و العلمى ... فالرمانى بهذه النفسیه نجدهم یذکرون عنه انه رافضى

۶. یکی از افرادی که گفته شده بخشی از اندیشه‌های او تحت تأثیر شیعه بوده نظام است و این تأثیرگذاری به دلیل ارتباط و مباحثات او با هشام بن حکم بوده است.^۵

نظام در انکار قیاس با شیعه هم عقیده است و بسیاری از مثالهایی که در رد قیاس ذکر کرده، در کلام امام صادق(ع) در رد بر ابوحنیفه آمده است.^۶

البته بحث مستقلاً هم دربارهٔ ابن راوندی و ابو عیسی وراق لازم است که این دو معتزلی بودند و بعد برگشتند مخصوصاً ابن راوندی که کوبنده‌ترین نقدها را بر معتزله در فضیحة المعتزله وارد کرد که خیاط در انتصار ناله‌اش از دست او بلند است هرگونه تهمتی را هم نثار او می‌کند حال آیا ابن راوندی که از معتزله برگشت سرانجام شیعه شد یا نه یا اول شیعه شد و بعد هم به الحاد گرایید سخنان اندیشمندان دربارهٔ او خیلی گوناگون است و نوعاً او را به زندقه و الحاد متهم کرده‌اند در بین شیعه سید مرتضی او را محتاطانه از آن اتهامات بری می‌داند.^۷



۱. تضد الايضاح، ص ۳۰۰؛ رجال ابی داود، ص ۳۲۲؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۴۶؛ رجال علامه؛ ص ۱۶۴.

۲. رجال نجاشی، ص ۲۶۹؛ رجال ابی داود، ص ۳۲۱ و ۳۲۰؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۴۴؛ رجال علامه، ص ۱۶۱.

۳. مناسبات فرهنگی بین شیعه و معتزله، ص ۶۱.

۴. رجال نجاشی، ص ۱۶۴.

۵. شهرستان، ملل و نحل، ج ۱، به نقل از مجله تراثنا، شماره ۳۰، ص ۱۸۰ و مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۲۰۱.

۶. نظریه الامامه لدى الشيعة الاثنی عشریه، ص ۴۵۹.

۷. شافی، ج ۱، ص ۸۷ تا ۸۹ به نقل از مناسبات فرهنگی، ص ۷۶؛ مهدی محقق، بیست گفتار، ص ۲۸.